

نویسنده:

علامه محمد افضل بن وطن داد ارزگانی

مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول

به سعی و اهتمام: رمضانعلی محقق

نام کتاب: مختصر المنقول در تاریخ هزاره
نویسنده: محمد افضل بن وطن داد زابلی مغولی

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه فروردین

حروفچینی و صفحه آرائی: قم - فرانشر تلفن ۲۲۹۴۶

فصل سیزدهم

در ذکر قشون فرستادن امیر عبدالرحمن در ملک ارزگون
و تسلیم شدن آنها به دامن جنگ

این مطلب باید دانسته شود که تمام هزاره جات که پانصد هزار خانوار بودند سیصد هزار خانوارشان همه رعایای مطیع و فرمان بردار بودند.

بلی سه ولایت ایشان که ارزگون و شوی و اجرستان باشد بعد از احمد شاه ابدالی مطیع و منقاد تام نبودند هزاره شیخعلی هم که در شمال مغربی بامیان سکونت داشتند مطیع تام نبودند در سنه ۱۳۰۷ هزار و سیصد و هفت امیر عبدالرحمن فوج فرستاد مدت شش ماه با فوج امیر جنگیدند آخر الامر بسیاری شان قلاعه اطاعت را در گردن خود انداختند قرب بیست خانوار آنها را اسیر کرده شهر به شهر گردانیدند. تا عبرت باشد از برای سائرین.

امیر عبدالرحمن وقتی که از جنگهای افغان فارغ شد خیال لشکرکشی طرف ملک ارزگون در دماغ او جا گرفت پاینده خان بن جرس خان را که در ملک مالستان می نشست در کابل خواسته باو گفت که به شما قشون و توپ می دهم که طرف ملک ارزگون برفتی و تو را حاکم آنجا قرار می دهم در آنجا باید قشون گذاشته شود که قلب

هزاره جات و پشت و پناه این مردم هزاره ارزگون است. پاینده خان قبول نکرده گفت فوج و توپخانه سرکار تلف می شود ملک هزاره جات کوهستانست راهها صعب در پیش است این کار از عهده من بر نمی آید.

بعد از آنکه از پاینده خان مأیوس شد او را حبس کرد تا آنکه در محبس فوت شد میر محمد عظیم خان ده زنگی را خواسته لقب سرداری به او داده و از او درباره فتح ارزگون مشورت خواست او چنان مشوره داد که از چهار طرف ارزگون باید لشکر کشیده شود نه خالص افغان بلکه هزاره اطراف، نیز ردیف و ایلجاری جمع شود و مردمان هزاره را مقابل هزاره ارزگون و افواج افغانه پشت سر هزاره ها قرار داده شود اگر این طور شود مطلوب به دست خواهد آمد چونکه هزاره ها همه شیعه استند و هزاره شیعه خودشان را نخواهند زد این مشورت را امیر پسندید لیکن جمع نمودن ردیف از خود مردمان هزاره بسر خودشان که همه يك مذهب اند کاریست مشکل که هیچ عاقل باور نمی کند، لهذا امیر عبدالرحمن درین امر تعجیل نکرد. در سنه ۱۳۰۶ میر محمد عظیم خان ده زنگی را امر به دعوت مردمان ارزگانی نمود وی سه چهار دفعه نامه به مردم زاوولی و سلطان احمد نوشت که مشتمل بر تهدید و دلجوئی بود يك دو مرتبه با خوانین آن حدود نیز مجلس آراسته گفتگوی بسیار نمود حاصل این بود که هر که صاحب حکومت بود حالا رعایای وی اطاعتش نمی کنند و فتنه که شماها اظهار اطاعت کنید صاحب حکومت خواهد شد آخر الامر قلوب رؤساء را از ملك منحرف و طرف پادشاهی منعطف گردانید. از طرف دیگر دهقانان را در مابین رعایا فرستاده آنها را نیز

طرف حکومت کابل مائل گردانیده باین نحو که بر شماها ظلم می شود اگر امارت کابل در این ملک تسلط پیدا کند. شاه وگدا با هم مساوی خواهند شد. بیچاره رعایا که تا حال حکومت کابل را در خواب هم ندیده بودند و از رؤسای خودشان نیز ظلم دیده بودند وقتی که این مطلب را شنیدند صبح و شام بلکه علی الدوام دست برداشته به مناجات قاضی الحاجات مستدعی بودند که خداوند حکومت کابل را برین ملک مسلط گردان تا ماها از این خانه جنگی و بیدادی رؤسای خودمان برهائیم لیکن اظهار نمی توانستند بکنند ولی قلباً همه مائل بودند. حالا نتیجه این امر هم معلوم خواهد شد که چه خدمت بزرگ این شخص از برای حکومت کابل کرد.

در سنه ۱۳۰۷ سه دسته قشون پیاده و دو دسته قشون سواره به سرکردگی سردار عبدالقدوس خان از بامیان حرکت کردند باو حکم داد ردیف وایلجاری از مردم هزاره بیسود و هزاره ده زنگی جمع کرده همراه خودش ببرد قرب دو هزار سوار با ده دوازده نفر از میرها و خوانین ده زنگی در رکاب او جمع شدند و قریب هزار و پانصد سوار پیاده با سه چهار نفر از میرها و خوانین مردم بیسود با او هم رکاب شدند در ملک چوره وارد شدند خیمه و خرگاه برپا نمودند و تقریباً هزار و ششصد نفر سواره و پیاده ردیف از مردم هزاره جاغوری و مالستان با سه چهار نفر از خوانین شان در آنجا به او ملحق گردیدند جنرال شیرمحمد خان با دو فوج از کابل حرکت کرده ردیف از مردم بیسود همراه خود گرفته طرف آجرستان رفت کرنیل فرهاد خان از غزنی با دو فوج و ردیف از مردم قراباغ و مالستان و بیسود همراه خود گرفته طرف آجرستان روانه گردید. برگد زبردست با دو دسته قشون از

هرات کوچ کرده و ردیف از مردم ده‌زنگی و ده‌کندی همراه خود گرفته طرف ارزگان روانه گردید.

هشتم ذی‌حجه سنه ۱۳۰۷ هزار و سه صد و هفت از جانب سردار عبدالقدوس خان نامه رسید به مردم ارزگان که حاصلش این است که شما بیعت پادشاه اسلام را قبول کنید. مردم ارزگون جواب نوشتند که ما پادشاه اسلام را رعیت استیم ولی بیعت که شما گفته‌اید ما بغیر از امام که معصوم و منصوص من الله باشد کسی دیگر را بیعت نمی‌کنیم ما در این زمان امام و سلطان عادل و اولی الامر واجب الاطاعة بغیر از حضرت حجة بن الحسن مهدی موعود الغائب عن الابصار الشاهد فی الامصار کسی دیگر را نمی‌دانیم **اللهم عجل فرجه** و فرجنا به لیکن ما پادشاه اسلام را مطیع هستیم در امورات دنیوی نه دینی. شما قشون خودتان را برگردانید بعد ما یکی از بزرگان خودمان را انتخاب می‌کنیم او را حاکم ما قرار دهید سال به سال ماها مالیات و عشر اراضی خود را جنس به او سپاریم چونکه در ملک ما پول نیست شما از او بگیریید تا کار به مقابله و مقاتله نکشد که طرفین مسلمانیم ما مردم جاهل و مغروریم کارمان معرکه آرائیست از سردادن ترس نداریم و السلام علی من اتبع الهدی چون این جواب بافغانها رسید باز قاصد فرستاد که ما می‌خواهیم که قشون در ملک ارزگون بگذاریم که شما هیچ وقت خیال خودسری نکنید. هزاره‌ها جواب دادند که ما این کار را قبول نخواهیم کرد تا جان در بدن داریم. چونکه بیم کلی ما اینست که شما مداخلت در دین‌داری ما بکنید آن وقت کار بر ما مشکل خواهد شد. بعد از چند روزی نامه دیگر نوشته فرستاد که مشتمل بر وعده و عید بود. بزرگان‌شان جواب ندادند چند نفر از جهال به عنوان

مسخره و مضحکه نوشت که ای افغانیان شما گفته اید که دول اریه همسایه ما این مطلب را باعث ضعف ما می داند چرا نگفته اید که پنج دولت همسایه ما می باشند شما هنوز دولت ما را نمی دانید یا اینکه تجاها می کنید حالا بدانید که ما خودمان دولت هستیم به تنهایی فقط. هنگامیکه این نامه به سردار عبدالقدوس خان رسید فوراً در کابل پیش امیر عبدالرحمن فرستاد. اینست که امیر عبدالرحمن نیز در تاریخ خود این مطلب را ذکر می کند.

دو دسته قشونی که از قندهار آمده بودند قدم پیش نهاده در جلکاء گل خار رفته خیمه و خرگاه برپا کردند لشکر هزاره نیز نزدیک شدند سه چهار مرتبه معرکه آرائی شد شبی هزاره شبخون زده تمام اموال و اسباب ایشان را بتاراج بردند لیکن خیمهای ایشان را سرپا گذاشتند. هزاره به محل خودشان برگشتند بعد از دو روز قشون بازگشتند و کشته های خود را دفن کردند.

از آن طرف کرنیل فرهادخان و جنرال شیرمحمد خان هر دو با هم یکجا شده با ردیف های مردم بیسود و مالستان و قرا باغ رو بطرف اجرستان آوردند جنگ خفیفی هم در آنجا واقع شد. گفتیم چونکه مردم قلباً همه مائل بودند لشکر جمع نشده بودند مگر قلیلی هم در اجرستان و هم در ارزگون لشکری قلیلی که آمده بودند آن هم برگشتند همه عیال و اطفال خودشان را بکوهها کشیدند. مطلب دیگر اینکه ردیف و ایلجاری را که همه هزاره و شیعه بودند در مقابل هزاره وادار می نمودند. مردم اجرستان و ارزگان آنها را نمی زدند. بلکه در مابین خودشان با همدیگر وصیت می کردند که ایلجاری مردم هزاره را نزنند آنها هم خبر داده بودند که ماها باختیار خودمان نیامده ایم بلکه

مجبوریم. این بود که جلکاء اجرستان را متصرف شدند آبادیها و خرمنهای مردم را آتش زدند. مردم زاوولی و سلطان احمد و ارزگون نیز دست بکوچ زدند عیال و اطفال خودشان را بکوهها کشیدند به تاریخ ۹ نهم محرم سنه ۱۳۰۹ هزار و سیصد و نه کرنیل فرهاد خان از جلکاء زاوولی در جلکاء سلطان احمد وارد شد با چهار هزار اردو از قشون نظامی و ایلجاری، مردم هزاره در بین راه بسیاری از آبادی و خرمنهای مردم را آتش زدند با وجودیکه مردم جنگ نکرده بودند در جلکاء سلطان احمد خیمه و خرگاه خودشان را نصب کردند. بعد از آن بزرگان مردم زاوولی و سلطان احمد و شیرداغ و پشی و ارزگون پیشکشها بردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند با وجودی که مردم نجنگیده بودند فرهاد خان شش نفر را از مردم زرنگ شق نموده بر درخت آویزان کرد و چهار نفر را ریسمان به پاهای ایشان بسته بعد ریسمانها بر اسبها بسته و اسبها را دوانیدند تا آنکه هر عضوی بیچارهها در يك گوشه افتاده لیکن تا وقتی که جان داشتند آواز ایشان بلعن سلاطین جور بلند بود از اول اسلام تا حال - دو نفر دیگر را در نزد خود خواسته گفت به حضرت علی علیه السلام سب و ناسزا بگو - آن دو نفر غیور ایمان خودشان را نگه داشته به سلاطین جوری يك يك نام برده لعن کردند آن دو نفر را پیش سگ انداخته سگها آن دو نفر را پاره پاره کردند. دو نفر دیگر خواسته گفت سب و ناسزا به حضرت علی علیه السلام بگو آن دو نفر غیور نیز سب و ناسزا بسلاطین جور نموده ایمان خودشان را حفظ کردند این دو نفر را دست و پاهای شان را بسته کرده هر کدام را در پیش دو نفر افغان گذاشته حکم کرد که با دندان بدنش را پاره کنی مردمان هزاره که در آنجا بودند و به چشم خود دیده بودند می گفتند که

افغانهای که مأمور این کار شدند با دندان گوشت آن دو بیچاره را می‌کنند و می‌انداختند چنانچه دهنهای ایشان پر از کف خون بودند. روز دوم خوانین که پیشکشها آورده بودند امر کرد که شماها پیش سردار عبدالقدوس خان بروید که سردار جلکاء صاحب اختیار هم اوست هیجده نفر از خوانین که با پیشکشهای در گُل خار پیش سردار عبدالقدوس خان رفتند اردوی را خودشان وارد ارزگون کردند فرهاد خان نیز در ارزگون همه قشون و ایلجاری در ارزگون جمع شدند که تعدادشان به بیست و چهار هزار می‌رسد بلکه بیشتر. این بود خدمت بزرگی که سردار محمد عظیم خان به جهت حکومت کابل نمود که قلوب مردم را طرف حکومت مائل نموده بود که بدون جنگ ارزگون را متصرف شد.

فصل چهاردهم

در ذکر بدسلوکی افغانه با مردم ارزگون
وباعث یاغی شدن آنها

این مطلب هم مخفی نماند که محصوفا ملک ارزگون هزار
قلعه داشت و سیصد قلعه دیگر توابعش از جلکاء زاولی و جلکاء
سلطان احمد و جلکاء پهلوان، و ملک اجرستان هفتصد قلعه داشت
اولی کاری که کرد حکم کرد بزرگان و خوانین آنها را که تقریباً صد نفر
می شد در کابل برده حبس نمود آخر الامر همه آنها را کشتند عیال
و اطفال ایشان را نیز در کابل برده در قلعه ای حبس نمود تمام آنها در
محبس تلف شدند. مگر نادری که زنده مانده باشد بعد از آن حکم کرد
که هر کس بدست خودش قلعه خودش را خراب کند تمام برج
و باروهایش را مساوی با دیوار خانه ها بکند درین کار مردم بسیار عاجز
شدند بسیاری مردم تلف شدند و مخارجشان هم بسیار شد. از طرف
دیگر امر کرد که مردم ایراق و تفنگ و شمشیر بپارند درین کار خیلی
سخت گیری کرد بطوریکه مأمورین در هرات و قلعه و گوشه و کنار
فرستاد که مردم را روغن داغ می کردند یعنی خمیر چنبر ساخته بر سر
ایشان می گذاشتند و روغن را داغ کرده در میان چنبر می ریختند این
يك قسم از تکالیف آنها بود. قسم دیگر این بود که سنگ را در کوره

آهنی گذاشته می دمیدند بحدیکه سنگ مثل آتش می شد آن وقت دست و پای ایشان را بسته کرده در میان گریبان شان می انداختند. می گفت بگو که تفنگ و شمشیر در پیش کیست انواع و اقسام عذاب را درباره آنها جاری ساختند. دیگر آنکه هیچ قاعده و قانون نگذاشت از برای اخذ محصول اراضی حکم می شد که ده خراوار گندم فلان طائفه باید بدهند مثلاً مأمورین فرستاده بظلم تمام از آن می گرفتند. مأمورین در هر جا که می رفتند گوسفند و مرغ یا لوازماتش از مردم جبراً می گرفتند وجیبهای خودشان را هم پر می کردند در هر جا که مأمور بودند در بین راه هر که را می دیدند همراه خودشان به جهت خدمت می بردند هر الاغی، هر اسپی که می دیدند سوار شده می رفتند. بکروز امر می کرد چند خروار چوب روز دیگر امر می کردند چند خروار روغن چند روزی بعد امر می کردند صد رأس گوسفند پرواری، روز دیگر چند خروار کاه و چند خروار جو. تمام مخارج قشون و ابلجاری را از مردم جبراً می گرفتند. ابلجاری هم تا دو ماه در آنجا مقیم بودند هر چه مردم داد و فریاد می کردند که آخر قانون بگذار که ما مخارج خودمان را بفهمیم و در تهیه آن باشیم. بدادشان نمیرسید - افاغنه در هر جا می رسیدند هر چه بدست شان می رسید می چاییدند و می بردند ابداً حسابی و کتابی در کار نبود - در هر دهی که چهار نفر مأمور افغان وارد می شدند اهالی آن ده آرامی و خواب نداشتند به اندک بهانه چهل قران و پنجاه قران جرم می کردند - مردم سپاهی هر جا می رسیدند می زدند و می خوردند و می بردند - سه چهار نفر را در یکجا نشستن نمی گذاشتند که شما از بغاوت حرف می زنید مردم همدیگر را که ملاقات می کردند سلام شان اشك چشم بود - و مردم چغل نیز در بین

خودشان پیدا شده بودند که حرف حکومت را در بین خود اظهار نمی توانستند بکنند - جوانهای ارغوانی رنگ را می دیدیم که از کثرت زحمت بارکشی مثل کاکاسیاه، رنگشان مبدل گشته اند هر چه هستی داشتند همه بر باد شده چه فروخته شده چه جبراً گرفته شده تا هشت ماه این ظلمها را متحمل شدند آخر الامر از جان خود سیر شده بناء جنگ را گذاشتند قلباً مصمم شدند.

فصل پانزدهم

در ذکر باغی شدن مردم ارزگون
واجرستان و بیان آن وقایع

در ماه رمضان هیجده نفر را در جلکاء پالان به جهت ابراق
و تفنگ جمع نمودن فرستاده بود آنها ظلم نگذاشت که نکند، آهن داغ
کردند، روغن داغ کردند، سنگ داغ کردند گریه را در میان زیر جامه
مردم می انداختند و از دو طرف قایم می بستند آن وقت گریه را با چوب
می زدند گریه بیچار بتنگ آمده پنجه می انداخت بر ران و عضو تناسل
آن بیچاره، افغانها می خندیدند. مردم که این کارها را دیدند مصلحت
کردند که آنها را شب در يك خانه گذاشته همه را به قتل برسانند.

بنابراین مصلحت شب هجدهم شهر شعبان المعظم فصل
زمستان سنه ۱۳۰۹ هزار و سیصد و نه همه آن هیجده نفر سپاهی را
مردم پالان در جلکاء پالان به قتل رسانیدند سه روز راهها را مسدود
نموده جمعیتی فراهم آوردند به تاریخ ۲۲ بیست و دو رمضان ششصد
نفر جمع شدند شب طرف ارزگون رفتند که قورخانه را تاراج کنند
وقتی که نزدیک قلعه قورخانه رسیدند از ششصد نفر شصت نفر باقی
مانده بودند این مطلب هم مخفی نماند که هزار قلعه بلکه بیشتر که در
ارزگون بود که قلعه آنها در دست قشون افغانه بودند باقی تمام قلعهها

را خراب کرده بود برج و باروی آنها را با دیوار خانه‌ها مساوی کرده بودند.

حالا این ششصد نفر که طرف قورخانه قصد داشتند به جهت این که خودشان تفنگ نداشتند به امید اینکه شاید تفنگ بدست بیاورند، بعضی شمشیر و بعضی کارد و بعضی تیر و بعضی تیشه و بعضی داس‌ها را تیز نموده ابراق خودشان قرار داده بودند.

این شصت نفر طرف قلعه قورخانه حمله کردند قراولهایی که محافظ بودند همه را کشتند چند نفر از آنها در قلعه رفتند همین که مردم دیدند که دوازده قلعه باز شد تماماً طرف قلعه هجوم آور شدند اشخاصی که خود را عقب کشیده بودند همین که فهمیدند که قلعه را فتح کردند ایشان نیز خودها را به قلعه رسانیدند در تاراج نمودن قورخانه شریک شدند قرب دو هزار تفنگ که از خود مردم اررگون گرفته بود در اینجا موجود بود همه را متصرف شدند.

هنگامیکه صبح طالع شد حکم شد بقشون که چهار هزار بودند جمع‌آوری کنید وقتیکه صبح روشن شد طرف قلعه حمله آوردند مردمان هزاره که در قلعه بودند از پیش آنها شلیک کردند مقدار نیم ساعت اینها از قلعه شلیک می‌کردند و قشون در اطراف قلعه بودند قرب دویست نفر از آنها مقتول گردیده برگشتند باز دو مرتبه حمله آوردند طرف دروازه قلعه باز جمع کثیری از آنها مقتول گشته برگشتند مرتبه سوم حمله آوردند باز هم جمع کثیری مقتول گشته برگشتند.

حالا که قشون برگشتند توپها را نصب کردند طرف قلعه و دروازه قلعه وقتی که توپها شلیک کردند ابداً کارگر نشد مردم هزاره که در قلعه بودند مطمئن شدند تقریباً سیصد نفر الی چهارصد نفر در

همین حمله از قشون کشته شدند.

مردم ارزگان نیز خبردار شدند هر کس هر جا عسکر نظامی را دیدند کشتند و خودشان را به قلعه رسانیدند بعد از چند روزی انبار گندم و کاه و جو آنها را نیز بدست آوردند آب را نیز بر روی ایشان بستند حالا دو قلعه در تصرف هزاره‌ها و هفت قلعه در دست قشون افغانه استند روزی يك مرتبه دو مرتبه جنگ واقع می‌شود هزاره‌ها در قلعه و عساکر نظامی از بیرون طرف آنها حمله می‌کردند و در هر جنگی از آنها بسیار تلف و کشته می‌شدند و به هزاره‌ها ضرر نمی‌رسید چونکه در قلعه بودند. سردار آنها که برگد زبردست خان بود زخمی به بازوی او خورده او هم بیکار شد عساکری که در اطراف منتشر بودند همه کشته شده و اموال ایشان به غارت رفتند در هر جا که حاکم و قشون گذاشته بودند مردم آنجا بسر آنها ریخته نیست و نابود گردانیدند.

دویست نفر که در جلکاء سلطان احمد بودند که آنها را پلتن دیوی می‌گفتند و همه آنها تفنگ‌های میگزین و فشنگ‌دار داشتند و در قلعه محکمی جا داشتند و اموال بسیاری از مردم جمع نموده بودند. مدت دو ماه محاصره بودند آخر الامر مردم سلطان احمد بایشان اذن داده که از قلعه بیرون آمده طرف ارزگون روند و قتیکه از قلعه بیرون آمدند قرب ده میل از قلعه دور شده مردم برایشان حمله کردند تمام آنها را از شمشیر گذارنیدند مگر دو نفر از ایشان خود را به ارزگون رسانیدند، نصف شب که در ارزگون رسیدند تمام این هفت قلعه که نزدیک به هم بودند همه یک‌دفعه صدای شان بگریه بلند شدند. مردم متحیر شدند که چه باعث شده است صبح که کومک از مردم سلطان احمد آمد معلوم شد که درین جنگ چهار نفر از مردم سلطان احمد

کشته شده و دوازده نفر زخمی.

مردم خلیج^۱ که در تواریخ آنها را خلیج غور می گویند آنها هم هر چه عساکر در مابین شان بودند کشتند. سردار عبدالقدوس خان که در قصبه گزاب بودند با دو هزار قشون حرکت کرده تمام جلکاء خلیج را با سه چهار نفر آتش زدند از آنجا رفتند در ملک چوره در قلعه راق منزل کرد.

از طرف دیگر ملک آجرستان که دو هزار قشون در بین آنها موجود بودند همه گی خودشان را از قید بندگی آزاد کرده بر افواج افغانه حمله کردند. مدتی در جدال و قتال بودند قرب سیصد نفر آنها را کشتند همگی در دو قلعه بودند. انبار گندم و کاه و جو آنها را نیز متصرف شدند بعد از دو ماه آنها از قلعه فرار کردند خودشان را در زمین دشت هموار جا دادند زمین راکنده تمام افواج خودشان را زنده در قبر نهادند و قتیکه زمین راکنند و خودشان را در زمین با تمام اسبها و سایر لوازمات در زمین جا دادند. آن وقت فتح یابی بر آنها مشکل شد چونکه زمین دشت هموار بود جای کوه بندی نداشت که مردم سنگر قرار دهند و سنگر مردم هزاره دور بود هزاره ها شبها شبیخون می زدند همینکه آنها بیرون می آمدند چونکه قلعه و کوهی نزدیک نبودند هزاره ها فرار می کردند. روزی يك دفعه دو دفعه معرکه آرائی می شد از قشون نظامی بسیار تلف می شد از هزاره ها بسیار تلف نمی شد چونکه

۱- دو دولت از همین خلیج که در تواریخ آنها را خلیج می گویند و در هند سلطنت کردند چنانچه در قسم اول مفصل اسماء آن سلاطین را نوشته ایم متون تواریخ پر است از حالات ایشان.

هزاره‌ها در سنگرهای خودشان بودند و افغانه از سمت رو بطرف آنها می‌رفتند هر چه هزاره‌ها می‌زدند آدم کشته می‌شد و هر چه افغانه می‌زدند به سنگر می‌خورد. مدت دو ماه طول کشید تقریباً هزار نفر آنها کشته گردید بدست مردم هزاره، لیکن افسوس که مردم تایه بی غیرتی را قبول کرده قلاده اطاعت افغانه را بگردن انداخته گندم و کاه و جو و روغن برای آنها بردند. ایشان که از گرسنگی قریب به موت بودند جان گرفته دو مرتبه قوت آنها بیشتر شد مردم تایه که اصلاً از مردم ختای هستند و با چنگیزخان مردانگیها ورزم آزمائی‌ها کرده بودند در تحت ریاست تایانک خان حاکم ختای. در اینجا طوزبی غیرتی را پیش گرفتند که عقلاء استبعاد می‌کنند که اگر مردم تایه این کار را نمی‌کردند تمام قشون از گرسنگی فوت می‌شدند.

مدت محاصره افغانه بطول انجامیده کار قشون نظامی ایشان بجای رسیده بود که از گرسنگی علف می‌خوردند آن هم بدست‌شان نمی‌آمد. و بسیاری آنها از این راه هلاک شدند چند دفعه مردم هزاره را به حضرت امام حسین علیه السلام قسم دادند که به آبروی امام حسین ملاحظه کنید و از برای ماها آب بدهید. هزاره‌ها چون اسم امام حسین (ع) را می‌شنیدند رقت بر ایشان طاری شده آب می‌دادند. همیشه که افغانه سیراب می‌شدند بناء فحش و دشنام را گذاشته شروع به جنگ می‌نمودند.

به تاریخ هشتم رمضان دو هزار قشون نظامی به سرکردگی برگد فیض محمد خان که به مدد برادر خود زبردست خان آمده بود با دو هزار سوار ردیف و ابلجاری از مردم ده‌زنگی به سرکردگی سه نفر از میرهای خودشان که یکی از آنها میر محمد رضا بیگ القان بود شبانه

طی منازل نموده وارد ارزگون شدند، مردم هزاره وقتی که مطلع شدند که داخل ولایت شده بودند جمعیت مردم هزاره آن وقت قریب به سی هزار بودند. هر چه از اطراف شلیک کردند و کشتند نتوانستند که آنها را برگردانند. لیکن قرب صد نفر از ایشان کشته شدند. از رسیدن این افواج فی الجمله قوت گرفتند لیکن آذوقه نداشتند باز هم مبتلا به گرسنگی شدند. سه چهار دفعه دیگر نیز سخت معرکه آرائی شد در هر دفعه از افاغنه دویست سیصد نفر مقتول می‌گشت.

بعد از چندی مردم آن ردیف که از مردم ده‌زنگی بودند قاصد پیش مردمان ارزگانی فرستادند که از سر تقصیر ماها بگذرید، و بر ما رحم کنید که ماها برویم. بعد مردم ارزگانی از سر تقصیر ایشان گذشتند و آنها بیرون آمدند همگی را مهمان کردند و طرف ملک‌شان روانه کردند.

وقتی که قشون فیض محمد خان آمد صبحش بطرف سنگر هزاره‌ها به تمام افواج خودش حمله‌آور شدند سه قلعه که خراب نشده بودند با ده دوازده قلعه خرابه در دست مردمان هزاره بودند و سنگرهای محکم هم داشتند مقدار شش هزار سوار و پیاده با ده دوازده توپ طرف هزاره‌ها هجوم آوردند وقتی که نزدیک شدند هزاره‌ها که می‌خواستند نزدیک شوند شروع به تھلیک نمودند از چهار طرف ایشان که مثل فوج ملخ جمع بودند پیاده در جلو و سوار در عقب ایشان همین ترتیب از صبح تا مغرب جنگ دائر بود گاهی طرف این سنگر، گاهی سنگری دیگر نه فرار کردند نه متفرق شدند منتظر بودند که هزاره‌ها فرار کنند ایشان هم فرار نکردند چرا که جای خوبی داشتند هوا تیره و تار گشته آواز توپ و تفنگ امتیاز نمی‌شد به غیر از

صدای هوهو چیزی دیگر معلوم نمی شد. فوجی که مثل ملخ ریخته باشد گمان نمی رود که گلوله خالی رود آن هم از صبح تا شام کشتگان آن روز را که هشتصد تا هزار تخمین کرده بودند از مردم ارزگون يك نفر احمد سلطان کشته شد بعد از آن سه چهار ماه مدت محاصره بطول انجامید هر روز جنگ و دعوا واقع می شد آخر الامر افغانها بتنگ آمده گفتند که ماها را راه بدهید که طرف قندهار برویم. مردم ارزگون اذن به آنها داده که بروند. به تاریخ سیزدهم شوال سنه ۱۳۰۹ افغانها کوچ کرده از قلعه بیرون آمدند وقتی که در بیابان خشک و خالی رسیدند مردم اطراف ایشان را گرفته شروع به شلیک نمودند. از آن طرف بسیار اموال در قلعه ها مانده بودند اغلب مردم مشغول به جمع نمودن اموال بودند مردمان که در عقب اردو رفته بودند خزانه بدست ایشان افتاد که تقریباً سی هزار تومان ایرانی می شد. مردم از چهار طرف آنها حمله ور شدند آنها را می پیچیدند گاهی طرف مغرب گاهی طرف شمال می بردند قشونی که مدت چهار ماه آب و نان به قاعده بگیرشان نیامده باشد آن هم روبگریز دیگر از ایشان متصور است. بعضی دفعه طرف این کوه می روند باز مردم از جلوشان شلیک می کنند آن وقت برمی گردند طرف کوهی دیگر راهها همه مسدود و آخر الامر رو به طرف چنارتو نمودند هر چه کشته شدند برنگشتند تا آنکه از ملك ارزگون بیرون رفتند قرب ششصد نفر بلکه بیشتر آن روز در ارزگون قشون افغانه مقتول گشتند و از مردم هزاره پنج نفر و بس وقتیکه در جلگاء گل خار رسیدند فصل میوه جات بود تمام قشون خود را بدرختها رسانیدند کوهها همه نزدیک و در دست مردم هزاره بودند از چهار طرف شروع بشلیک نمودند حالا آدم مثل میوه درخت بلکه مثل

برگ درخت از درخت می‌ریزد از چهار بغروب که هزاره‌ها شلیک کردند تا شب قشون افغانه مثل برگ خزان از درخت می‌ریختند. کشته‌های آن روز در چنارتو هزار گفته بودند. مدت سه روز در آنجا بودند هزاره‌ها با ایشان در جنگ بودند بعد از آن کوچ کرده طرف تیری رفته به سردار عبدالقدوس خان ملحق شدند. اموالیکه از ایشان بدست مردم هزاره آمده بودند يك میلیون تومان ایرانی تخمین کرده بودند. کشته‌گان آن روز را دو هزار گفته بودند بار اول یاغی‌گری تا خروج قشون عدد کشتگان مردم هزاره به چهل هم نمی‌رسید.

امسال شورش در اغلب بلاد هزاره‌جات پیدا شده بود مردمان که در کابل محبوس بودند بسیاری از ایشان فرار کردند. مردم افشاری که در اطراف کابل بودند نیز مهیا دفاع شده بود بلکه اهالی خود کابل نیز در سدد جمع‌آوری ایراق بودند به قصد مخالفت و خود امیر عبدالرحمن از کابل گریخته در پغمان رفته بود.

امیر عبدالرحمن هنگامی که ملاحظه کرد دید که کار از دست حکومت پیش نمی‌رود جنگ را مذهبی قرار داد از علماء اهل سنت فتوای قتل مردم هزاره را و اباحه دماء و اموال ایشان را گرفت. بلکه علماء اهل تسنن را در اطراف فرستاد که مردم را دعوت به جهاد نمایند. چنانچه خودش در تاریخ^۱ خود می‌گوید (دیگر سرکرده‌های

۱- این کتاب را ایرانیها در مشهد و بمبئی به چاپ رسانیدند. چونکه اصلاً محاوره فارسی کابلی بود بعضی از ایرانیان از حکومت کابل پول گرفته به محاوره خودشان به طبع رسانیدند با وجودی که در ذکر جنگ هزاره چند جا مذمت شیعیان را دارد. این قدر غیرت مذهبی آن اشخاصی که این کار را کردند اقتضا نکرد که دست از چاپ کردن این کتاب بردارند بلکه بعضی از ایشان مفاخرت می‌نمودند که امیر عبدالرحمن خوب کار ←

افاغنہ چندین مرتبہ استدعا کرده بودند کہ بہ مخارج خودشان جمعیتی از اہالی مملکت فراہم آورده بہ جنگ ہزارہا کہ آنها را دشمن ولایت و دین خود می دانستند بروند. لیکن با آنها اجازہ این کار را نداده بودم درین وقت حکم عمومی دادم کہ ہر شخص برود در تنبیہ شورشیان کمک نماید عساکر مسلح وایلجاری کہ حاضر خدمت شدہ بودند تعدادشان سی ہزار الی چہل ہزار اشخاص جنگی بودند از اطراف بہ سرکردگی خوانین ورؤسا عازم ولایت ہزارہ شدند) تمام شد حرف امیر عبدالرحمن.

حالا مقام تصور است کہ یک مشت شیعہ بیچارہ در میان ہشت میلیون سنی بلکہ خارجی ہم کہ در افغانستان بسیار است چہ کنند. از تعصب و دشمنی افغان و ازیک نسبت بہ مردم شیعہ کتب تواریخ پر است در افواہ والسنہ ہم مشہور است حتی کہ مصری ہا در کتب خودشان دشمنی ایشان را نسبت بہ شیعہ می نویسند در دائرۃ المعارف در لفظ افغان می گویند وَيَكْرَهُونَ الْفَرَسَ لِكَوْنِهِمْ شِيعَةٌ یعنی ایرانیان را دشمن دارند بہ جهت اینکہ آنها شیعہ اند پیرارسال کہ سنہ ۱۳۳۰ بود محمد جواد شیرازی کہ بہ جهت اتفاق و اتحاد در کابل رفتہ بود چہ اذیت ہا کہ بہ او ننمودہ بودند سیاحت خودش را در روزنامہ حبل المتین درج کردہ بود کہ بر ہمہ ایرانیہا معلوم شد تعصب

→ کرد. بلی غیرت ایرانیان را ما در این چند سال خوب دیدیم و رفتار حکومت کابل را بہ ایشان خوب ملاحظہ کردیم کہ پارسال کہ سنہ ۱۳۳۱ بود بیچارہ ایران از سہ طرف مبتلا بود از طرف چہارم کابل بستان حملہ کرد اینست پشت گرمی ایرانیان با افغانیان.

افاغنہ را بالنسبہ بایشان کہ نوشتہ بود (افغانہا اہالی ایران را از روس وانگلیس بدتر می دانند) علاوہ برین شیعیان متفق نبودند گذشتہ از شیعیان ہزارہا ہم متفق نبودند مگر در بعضی جاہا فی الجملہ شورشی بود چنانچہ میر محمد حسین بیگ با چہار ہزار سوارہ و پیادہ بہ لشکر عبدالقدوس خان ملحق گردید. علاوہ بر این مطالب افغانہا کینہ دیرینہ کہ داشتند منتظر فرصت و اشارہ بودند چیزی کہ باعث خرابی ہزارہا و زیادتی دشمنی افغانہا شد این بود کہ وقتی کہ جنرال ستوارت و کرنیل رابرت انگلیس قشون انگلیس را از کابل برداشتہ طرف قندہار بہ جنگ امیر ایوب خان می آمدند مجاہدین افاغنہ راہا را گرفتہ بودند کہ قشون انگلیس راہ فرار ہم نداشتند مردمان ہزارہ مجاہدین افاغنہ را متفرق ساختہ قشون انگلیس را در قندہار صحیحاً و سالمأ رسانیدند کہ امیر ایوب شکست خوردہ در ایران رفت اینست کہ امیر عبدالرحمن در تاریخ خود می گوید این طایفہ ہمیشہ حاضر بودند ہمین کہ کسی از خارج تخطی نمودہ بہ افغانستان حملہ نماید بہ او ملحق شوند.

حالا کہ فی الجملہ از کینہ ہای دیرینہ افاغنہ بیان شد وبہانہ خوبی ہم بدست شان آمد تمام ملت و حکومت یکدل شدند کہ یک مشت ہزارہ را از میان بردارند بلکہ ہشت میلیون سنی متفق شدند کہ یک میلیون شیعہ را از صفحہ قلمرو افغانستان بردارند.

از ہشتم محرم الحرام سنہ ۱۳۱۰ مجاہدین و غزاکنندگان اہل سنت از بدخشانات و بلخ و ترکستان از ترکمان و ازبک و افاغنہ سرحدات ہند ہمہ رو بطرف یک مشت ہزارہ ارزگون و اجرستان از چہار طرف بہ حرکت آمدند. جنرال میر عطا خان ہراتی از کابل با

چهار هزار قشون نظامی و چهار هزار ردیف بعد از او در اجرستان وارد شدند. کرنیل فرهاد خان با چهار هزار قشون و ایلجاری افغان کوچی از غزنی از راه جاغوری روانه گردید. میر محمد حسین بیگ با چهار هزار از مردم ده زنگی بسردار عبدالقدوس خان ملحق گردید. سردار عبدالله خان هزاره تیمنی با چهار هزار از قندهار بسردار عبدالقدوس خان پیوسته سپهسالار غلام حیدر خان لُتدَمی از بلخ و ترکستان با هشت هزار قشون و ایلجاری حرکت کرده مردم ده زنگی را نیز ردیف گرفته از طرف جنوب قصد کرد. لشکر هم از هرات بسرکردگی سعدالدین خان حاکم هرات و لشکر دیگر بسرداری جنرال امیر محمد خان نقابی از کابل همه اینها از طرف شمالی ارزگون در چوره و کمسون بسردار عبدالقدوس خان ملحق گردیدند. مجاهدین افغانه روز بروز وارد می شوند تحقیقاً شصت هزار در چهار طرف ارزگون و اجرستان در مدت دو ماه جمع شده بودند که بیست هزار ایشان قشون نظامی بودند مابقی همه ردیف و ایلجاری اطراف بودند تا وقتی که فتح حاصل کرده بودند باز هم ایلجاری و مجاهدین می آمدند و قشون نظامی حکومت در آن زمان از چهل هزار بیشتر نبود که بسیاری از آنها کشته شده بودند. جنگ در سه طرف ایشان شلعه و ر بود طرف مشرق که جلکاء پشی و مالستان باشد، شمالی که جلکاء اجرستان باشد، جنوبی که چوره و کمسون باشد. عمده جنگ در ملک اجرستان بوده و زیده لشکر هزاره هم در آنجا بود. مدت دو ماه بهمین ترتیب جنگ بود روزی يك مرتبه دو مرتبه معرکه آرائی می شد از افواج افغانه بیشتر کشته می شدند و از هزاره ها بسیار کم تلف می شدند چونکه هزاره ها در سنگرهای خودشان بودند افغانه بر آنها حمله می کردند و هزاره ها در

جنگ تفنگ کمال مهارت را دارند چنانکه اگر در بیابان می بودند که مثل کف دست هموار باشد زمین را کنده خودشان را در میان زمین جا می دادند از این جهت تلفات هزاره ها در جنگ بسیار کم بود.

بتاریخ هشتم ربیع الآخر که جنرال میر عطاخان که با هشت هزار در اجرستان وارد شد روز نهم ربیع الآخر تمام افواج را حکم داد که طرف سنگرهای هزاره حمله ببرند دو قلعه خرابه با دو سنگر بزرگ در دست هزاره ها بودند یورش کردند لیکن سنگرها دور بودند افواج افاغنه طرف آن دو قلعه رو آوردند، در يك قلعه صد نفر، و در دیگر پنجاه نفر بودند هزاره ها شروع به شلیک نمودند تقریباً يك ساعت جنگ گرم بود وقتی که قدری آرام گرفت آن صد نفر فرار کردند اردوی مخالف از عقب آنها نرسیدند دو مرتبه در آن قلعه که پنجاه نفر بودند یورش بردند جنگ مغلوبه شد از سه ساعت از آفتاب گذشته تا دو ساعت به غروب در جنگ بودند. چندین نفر آنها به شمشیر هزاره کشته می شود آخر الامر هشت هزار قشون وایلجاری حرکت کرده مردم ده زنگی را نیز ردیف گرفته از طرف گلوله و بارود را خلاص می کنند دست به شمشیر می کنند حمله بار دو کرده می زنند تا آنکه صد و نه نفر آنها کشته می شود آن روز ششصد نفر از افاغنه کشته می شود و پنج نفر از هزاره ها بیرون می رود. چهل فوج کشته می شود از آن طرف مردم شیرداغ و پشی در سرحد مالستان جنگ را مغلوبه نمودند. پنجاه شتر را که آرد بار بودند باولجه گرفته بردند از طرف دیگر سردار عبدالقدوس خان از تیری حرکت کرده طرف چوره و کمسون رفته در آنجا نیز جنگ شعله ور گردیده جلکاء چوره را متصرف می شوند. اردوی او طرف سیا چوب حرکت کرده بعد از زد و خورد

زیاد آنجا را نیز بدست آوردند. از آنجا حرکت کرده در جلکاء چنارتو آمدند تمام لشکر هزاره در آنجا در قلعه جمع می شوند. تمام اردو ف این دو قلعه یورش می برند از صبح تا شام جنگ در آنجا اشتداد داشت آخر الامر هزاره ها آنها را شکست داده از چنارتو بیرون می کنند کشتگان قشون و ابلجاری هزاره و غیره را آن روز هشتصد نفر گفته اند و از هزاره ها چهار نفر.

حالا که جنگ در همه اطراف ارزگون و اجرستان مغلوبه است مدت يك ماه به همین طور جنگ کردند از کثرت کشته ها هوا متعفن گردیده و باء عظیمی پیدا شد اول در میان افاغنه بود بعد از آن در میان لشکر هزاره واقع شد که سنه ۱۳۱۰ بود از آنجا سرایت کرده و باء عالم گیر شده تمام بلاد افغانستان و ایران و ترکستان و عربستان و هندوستان را گرفت که مردم همه یادداشت می دهند که چه و باء عظیمی بود شروع و باء از آنجا شد. فصل تابستان و قتیکه آفتاب در برج اسد واقع بود مدت یکماه دیگر به همین منوال جنگ کردند آخر الامر سنگرهای هزاره از و با خالی شده هر کس که مبتلا به و باء می شد دو سه نفر دیگر از خویشانش او را به وطن بر می گردانید. مطلب دیگر اینکه مردم از دولت ایران و انگلیس امیدی داشتند که امری ایشان را به صلح فیصله کنند حالا از آن هم مأیوس شدند عیال و اطفال خودشان را بکوهها کشیدند.

بتاریخ هشتم صفر سنه ۱۳۱۰ فصل پاییز اردو از طرف اجرستان داخل شد تمام آبادیها و خرمنهای غله مردم را آتش زدند تا وارد جلکاء سلطان احمد شدند از آن طرف اردوئی که از طرف شمال مغربی حرکت کرده بودند تا جلکاء پالان آبادیها و خرمنها را آتش زدند

در آنجا جنگ مغلوبه می شود قرب سیصد نفر از اردوی افغانه به قتل می رسد. بعد از آن مردم هزاره اهل و عیال خودشان را در کوهها می کشند، و قرب ششصد خانوار که در يك درّه رفته بودند که تفنگچیان دهن درّه را گرفته بودند اردوی مخالف برای ایشان قرآن فرستادند که شما اظهار انقیاد بکنید ما با شما کاری نداریم مردم بیچاره چونکه افغانه را مسلمان می دانستند مطمئن گشته در جلکاء وارد شدند همین که نزدیک اردو رسیدند به آنها گفتند که شما تفنگهای خودتان را بسپارید وقتی که تفنگ و سایر اوراق ایشان را گرفتند از چهار طرف با شمشیر حمله کرده از زن و مردم و طفل شیرخوار احدی را باقی نگذاشتند. از آن طرف اردوئیکه در جلکاء سلطان احمد آمده بودند بجائی رسیدند که قرب پنجاه خانوار در درّه رفته بودند و تفنگچیان دهن درّه را گرفته بودند سه مرتبه پیش آنها قرآن فرستادند آخر الامر ایشان را از کوه بطرف جلکاء آوردند. حکم شد تفنگها را بسپارند دوازده نفر از ایشان فرار کرده مابقی همه را اسیر کردند نصف طرف کابل و نصف طرف قندهار بردند. بعد زنان و اطفالشان را فروخته و مردهای ایشان را کشتند. به تاریخ ۲۷ صفر تمام افواج در ارزگون وارد شدند بسیاری از مردم با اهل و عیال خود طرف خراسان و کوئته بلوچستان از کوهها فرار کردند و بسیاری ایشان در بین راهها تلف شدند، بعضی که قدرت بر فرار کردن داشته طرب بلوچستان و خراسان فرار کردند بسیاری از ایشان در راه تلف شدند.

فصل شانزدهم

در ذکر بدسلوکی امیر عبدالرحمن با مردم هزاره
وباعث پراکندگی ایشان در بلاد و امصار ایران
و توران و بلوچستان

بعد از آنکه ملک ارزگان و اجرستان و شوی را متصرف شدند
مردم هزاره همه در کوهها رفته بودند تمام جلکاءها خالی تمام
خرمنهای غلهجات را با آبادیها آتش زده بودند مردم فی الجمله گاو
و گوسفندی که همراه خودشان برده بودند بگوشت آنها بسر می بردند
مدت یکماه بهمین منوال بسر بردند.

بعد از یکماه قرب چهار هزار قشون در ارزگان گذاشته و دو هزار
در اجرستان و همچنین در شوی و چوره و کمسون هم قشون گذاشته
مابقی قشون در ردیف و ایلجاری همه به اوطان خودشان برگشتند آن
وقت اعلان داد که ما دیگر کار به رعیت نداریم مردم بیایند مشغول به
زراعت بشوند. اگر چه فصل زراعت گذشته بود چونکه مردم لابد
بودند از دست گرسنگی و سرما لاچار از کوهها سرازیر شدند اگر چه
اغلب فرار کرده بودند لیکن آنچه که باقی مانده بودند آمدند در
مکانات خودشان جا گرفتند بسیاری از مردم در آن زمستان از قحطی
تلف شدند، بعضی اشخاص که خرمنهای خودشان را زیر زمین دفن

کرده بودند او باعث حیات مردم گردید. حالا آن که تمام ملک خالیست در هر جلگاهی که هزار خانوار بودند حالا صد خانوار هم موجود نیست بلای دیگر اینکه حالا تقریباً یکسال است که گرگها کشته‌ها را خورده بودند و عادی شده بودند بگوشت انسانی. گرگهای آدم‌خور شروع به آدم خوردن نمودند بیچاره‌ها نه ابراق داشتند و نه مکان محکم مدت یکسال گرگها اطفال ایشان را تلف نمودند.

فصل بهار همین سنه ۱۳۱۰ میرایلخانی یکولنگ که اصل‌شان از ترکان کولنگ ختای استند یاغی شد مشارالیه در سال اول با هزار سوار بجنگ ارزگون به مدد حکومت آمده بود. بعد از دو ماه جنگ طرف مشهد فرار کرد. در همین اوقات مردم بیسوک که منسوب‌اند به بیسوکا بهادر پدر چنگیزخان او هم یاغی شده با وجودی که شصت هزار خانوار بودند جنگ نتوانستند، بعد از او مردم ده‌کندی و بعد از او مردم ده‌زنگی یاغی شدند. اینها هم با قشون جنگ نتوانستند. بزرگان ایشان را اسیر و دستگیر کرده در کابل بردند.

در سنه ۱۳۱۱ حکم شد به مردم ارزگونیها که شما زراعت بکنید بطور دهقانی چونکه اراضی مفتوح^۱ عنوه است مال حکومت است ثلث محصولات اراضی مال شما دو ثلث مال حکومت است مردم لابد بودند مشغول به زراعت شدند همین قسم به تثلیث خرج حکومت ادا می‌کردند بعد از چندی امر شد که هشت هزار تفنگ میگزین که از قشون بنارت رفته باید تاوان آنها را بدهید با وجودیکه دو هزار تفنگ فشنگ‌دار گرفته بودند مبلغ صد هزار تومان ایرانی تاوان

تفنگها را گرفتند. بعد از آن پادشاه گل را از کابل فرستاد به او حکم داد که بزرگان و خوانین و مردمانی که در جنگ شریک بوده اند همه را مقید و مغلول ساخته در کابل بفرستید در آنجا خوانین آنها را کشته و باقی را حبس می کردند. بعد از چندی حکم شد که آنهایی را که در کابل فرستاده شده بودند عیال و اطفال ایشان را نیز روانه کنید چونکه «عاقبت گرگ زاده گرگ شود» تقریباً هزار نفر را با اهل و عیالش و اولادش برده بهمین طور تلف کردند. بعد از آن سنه ۱۳۱۲ حکم شد که تمام ولایات هزاره جات را خوانین و بزرگان شان را گرفته در کابل روانه کنید. پادشاه گل روز سه چهار نفر را که فی الجمله نامی داشته باشند در کابل روانه می کرد. بعد از آن عیال و اطفال شان را می فرستاد چنانچه دو قلعه که اقلاد و هزار زن در آنها بودند در کابل محبس خانه زن بود. بعد از آن حکم کرد که عالم دینی و سید و زوار و کربلائیها را نیز بردند. بعد از آن در تمام دهات هزاره جات عالم و پیش نماز از اهل سنت معین کرد که مردم را طریقه ابوحنیفه تعلیم می داد. لیکن این کار بسر نرسید شدس مردم به همین گیر و دار فرار کردند سدس دیگر در کابل رفته همه تلف شدند. در سنه ۱۳۱۵ حکم شد که ملک ارزگون و چوره و کمسون و شوی و اجرستان را افغانی بگیرند تمام آن مخلوق که در بین ملکها بودند اخراج کرده در ایران و توران و عربستان متفرق شدند. اغلب ایشان در راهها از بی آبی تلف شدند. مصیبت دیگر این بود که حکم کرده بودند که از قلمرو افغانستان خارج نشوند بیچاره ها خودشان را در کوهها و بیابانها می انداختند صد خانوار که فرار می کردند سی خانوار جان به سلامت بدر نمی بردند.

بعد از آنکه همه در بلاد و امصار ایران و توران و عربستان

و بلوچستان فراری شدند آنهایی که در کوئطه بلوچستان رفتند دولت
 فخمیه انگلیس از ایشان قشون گرفته به نوکری خود ممتاز گردانید
 و اسم این قشون را پنیر هزاره گذارده است که هزار نفراند دویست نفر
 هزاره در فوج بیست و چهار و دویست نفر در فوج بیست و ششم نیز
 داخل کرده است. مشارالیه کمال بهادری را دارند دولت انگلیس از
 ایشان کمال رضامندی را دارد. توجه نام درباره ایشان مبذول داشته
 و به شوق آنها می باشد هزاره ها از آنجائی که در ملک خودشان نفاق
 بسیار بود و با هم دشمنی داشتند و همواره با همدیگر با تفنگ جنگ
 داشتند از این جهت در تفنگ و گلوله اندازی کمال مهارت را دارند و در
 ملک خودشان کاری نداشتند به غیر از اسپ تازی و تیراندازی
 و شکاربازی و قلعه سازی چنانچه اگر يك زن می داشت يك قلعه
 می ساخت و اگر دو زن می داشت دو قلعه. و هزاره هایی که در خراسان
 رفتند ایشان هم کمال امیدواری از دولت قاجاریه داشتند که آنها را در
 قشون نظامی دولت ایران داخل نماید بیچاره ها دیگر خبر نداشتند که
 دولت ایران محتاج به قشون نظامی نیست. هفت ده از طرف دولت به
 بعضی از ارزگونها داده شد و مابقی هم مشغول به دهقانی شدند.
 ایرانیها هزاره ها را بربری می گویند چونکه ایشان مردمان کوهستانی
 و بیابانی استند از آداب نشست و برخواست و گفتار و رفتار ایرانیها
 بی بهره اند. از این جهت نام ایشان را بربری گذاشته اند یعنی وحشی
 بیابانی نه اینکه بربرستان ملکی باشد در وسط زابلستان. بربران بلادی
 را می گویند که واقع است در بحر ابیض و این بربرستان مشتمل است
 بر طرابلس غرب و تونس و جزائر مراکش و اطلاق می شود کلمه بربری
 درین زمان بر هرامتی و وحشی از سیاه و سفید که آداب تمدن و انسانیت

را ندانند. «در خانه اگر کس است يك حرف بس است» در خراسان
 یعنی اطراف و دهات و بلوکات مشهد مقدس یکصد و چهار هزار
 خانوار از همین هزاره زابل استند و ایرانیان به ایشان کمال مهربانی را
 دارند و سال به سال هزاره‌ها در هر جا باشند با اهل و عیال دسته دسته
 جوق جوق می‌روند چونکه جائی ندارند در آنجا متوطن می‌شوند.
 بعد از آنکه امیر حبیب‌الله خان به حکومت کابل مفتخر گردید
 با هزاره‌ها کمال مهربانی را پیش گرفته آنهایی را که پدرش از وطن‌شان
 اخراج کرده بود ایشان را در ملک ترکستان یعنی شمالی افغانستان در
 سرحد روس ملک و زمین داده صاحب طبول و املاک‌شان گردانید حالا
 قرب پانزده هزار خانوار در جاهای متفرقه ترکستان از مردم هزاره
 استند که مردم صاحب عزت و آبرویند.

خاتمه در بیان برخی از نصایح مفیده

که اگر قوم هزاره (زابلی) حال به آنها عمل کنند باعث ترقی دینی و دنیوی ایشان خواهد بود مطلب اول آنکه بزرگان ایشان ظالم و متکبر و بی انصافند و ترحم بر زیردستان ندارند و عزیز بی جهت اند. عوام الناس و رعایائی ایشان از این جهت اطاعت و انقیاد از بزرگان خود در امور دنیوی ندارند. اگر چنانچه بزرگان ایشان صفت تواضع و فروتنی و انصاف و ترحم بر زیردستان را ملکه خود قرار دهند و عزیز بی جهت نباشند و خادم قوم باشند که گفته اند **سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ** یعنی سردار قوم خدمت کننده ایشانست

هرکه خدمت کرد او مخدوم شد هرکه خود را دید او محروم شد البته رعایا و عوام الناس قلباً ایشان را در امورات دنیوی خود اطاعت خواهند کرد و کار به وفاق که باعث ترقی دارین است کشیده خواهد شد. و اگر چنانکه عوام الناس بزرگان خود را در اموری که باعث اتحاد و ترقی است اطاعت کنند یا آنکه متحداً در جاده وفاق و قوم پرستی قدم زنند البته آن بزرگ که ظالم و بی انصاف و عزیز بی جهت است مبدل به شخصی منصف و نوع پرست خواهد شد. آن وقت ترقی و قوم پروری از برای ایشان ممکن خواهد بود.

دوم: آنکه بی علمی مان باعث این همه ذلت و خواری مان گردیده که جهل سرمایه همه ذلتهاست و علم سرآمد همه مفاخر تا

وقتی که قوه بازو داریم نانی داریم وقتی که قوت بازو از دست برود
و آن وقت باید زنده در گور بشویم. اهل قلم و انشاء پردازان درست
و نوع پرست هم نداری که قوم را به اقتضای زمان به مقالات خوش بیان
و مضامین خوش عنوان از خواب غفلت بیدار نموده از راههای تنگ
و تاریک بربریت به شاهراه تدین و انسانیت برساند همه دردها
اینجاست که این قدر اهل سواد نداریم که مقالات فارسی را بتوانند
بخوانند و بفهمند و به متعلقین اش بفهمانند. روزنامه جات و مجلات
و رساله جات بزبان فارسی و هندی (اردو) از برای خدمت قومی
و دینی در ایران و هندوستان بسیار است که ماها از بیسوادی خودمان
از آنها محرومیم بعضیها که فی الجمله سوادی هم دارند آن قدر حس
پیدا نکرده اند که فوائد قوم پرستی را فهمیده باشند و اخبارات فارسی
و هندی (اردو) را خریدار شوند و با اقوام خود بخوانند و ایشان را از
خواب مستی بیدار نماید و اعظ و خطیبی طلیق اللسان و فصیح البیان
هم نداریم که بدون غرض و مرض جوانمرد و اهل درد باشد و قوم را به
همدردی و یک جهتی پند داده تا کار از نفاق به وفاق مبدل گردد. از
ماست که برماست إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ
بدرستی که خداوند هیچ نعمتی را از هیچ قومی تغییر نمی دهد تا
اینکه خودشان تغییر ندهند. اگر ماها علم دوست و عالم پسند می بودیم
البته علم از ما بین مان فرار نمی کرد. قاعده کلیه طبیعیه است که
خلاف پذیر نیست که هر چیز طرف کره و مرکز خودش سرگردان است
وقتی که به محل خودش رسید استقرار می گردد. شعله آتش چرا طرف
زمین نمی رود به جهت اینکه طرف کره خودش می دود. آب چرا همیشه
سرگردان است به جهت اینکه طرف مرکز خودش روگردان است. سنگ
با کلوخ یا چیزهای دیگر که از زمین می روید چرا در هوا نمی ایستد به

جهت اینکه مرکز او زمین است همین طور است کشاکش روح و جسم.
روح چون از عالم علوی است همواره میل او طرف عالم بالا است.
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم
جسم چون از عالم سفلی است همواره خواهش او به لذات فانیه
دنیویست از قبیل اکل و شرب و نکاح و جماع اگر خدای نخواستہ نفس
غالب شود روح چونکہ بہ عالم خودش راہ ندارد در ہمین عالم
(زمین) محبوس خواهند ماند کہ جہنم حقیقی ہمین عالم است.
عزیز من این مطلب واقعیت را بہ جهت این آوردم تا کہ دانستہ شود
کہ ہر وقتی کہ ماہا علم دوست بشویم آن وقت علم در ما بین مان
مسکن گزین خواهد شد. اینست کہ ائمہ علیہم السلام فرمودہ اند کُنْ
عَالِمًا أَوْ مَتَعَلِّمًا وَلَا تَكُنْ ثَالِثًا یعنی یا عالم باش یا علم دوست
و سیمی مباش کہ سیمی را در بعضی اخبار هِمَجَ رِعا ع تعبیر
فرمودہ اند کہ خرمگسان چندند کہ از ہر طرف باد بیاید آنہا را می برند
کہ تابع هیچ دینی و مذہبی نیستند. دولت فخیمة انگلیس دولتی
است رعیت پرور و عدالت گستر کہ ہموارہ سعیش در این است کہ
رعایایش عالم و مقبول باشند نہ جاہل و نادان. آیا نمی بینید کہ
پارسیہا از ایران فرار نمودہ در ہندوستان آمدند چقدر صاحبان کمال
و مال گردیدہ اند کہ در عزت و دولت بعد از انگلیس بشمارند. و تدین
کہ دارند ہم باندازہ محفوظ است کہ بہتر از ماہا بدیانت خودشان
عمل می نمایند. آیا نمی بینید کہ اقوام بورہ و شش امامیہا را با
وجودی کہ شریعتی ندارند و قول مرشدشان شریعت ایشانست و در
زمان سابق بہ غیر از نام و نشانی از ایشان نبودہ حالا در عزت و دولت
بعد از پارسیہا بشمارند کہ اگر چہ این پارسیہا و بورہا خودشان را در